فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال هشتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۷
صفحات ۵ – ۲۵

تجزیه و تحلیل روابط فکری و نظامی دیلمیان با علویان بر پایهٔ نظریهٔ همگرایی و واگرایی

عباس پناهی[۱]

چکیده

مقالهٔ حاضر می‌کوشد به تحلیل علـل و عوامـل مـؤثر بـر مناسـبات فکـری، نظـامی، و سیاسی علویان با حاکمان و مردم گیلان و دیلمـان بپـردازد. سـرزمین‌هـای دیلمـان و گیلان همواره در دورهٔ خلافت اموی و عباسی، با مخالفت با خلفا، سر سازگاری با آنـان نداشته‌اند؛ مردم دیلمان، با ظهور علویان به‌عنوان مـدعیان عقیـدتی و سیاسـی خلافـت عباسی و برای تشدید مخالفت‌های خود، روی خوش به آنان نشان دادند و علویان هـم، در دوره‌های نخست قدرتگیری، توانستند با استفاده از رویکرد ضد خلافت دیلمیـان بـه موفقیت‌های مهمی در گیلان و دیلمان دست یابند. بـر ایـن اسـاس در نگـاه نخسـت، گرایش دیلمیان به علویان تحت تأثیر منافع سیاسی و نظامی آنان بود، امـا از نیمـهٔ دوم قرن سوم با تلاش‌های فکری مداوم علویان در گیلان و دیلمان، زمینهٔ تغییر آیین‌هـای باستانی دیلمیان به نفع تشیع و سایر مذاهب اسلامی فراهم شد. نگارنـده، بـا توجـه بـه مآخذی که در این زمینه وجود دارد، سعی کرده‌است دلایل همگرایی و واگرایی دیلمیان با علویان و همچنین تأثیر سیاسی و نظامی دیلمیان را بر حکومت علویان پژوهش کند.

کلیدواژه‌ها: تشیع، عباسیان، علویان، دیلمیان، زیدیه، گیلان.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن دانشگاه گیلان. panahi76@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰٤/۲۵

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

مقدمه

روابط و تعاملات علویان با گیلانیان و دیلمیان در سده‌های سوم و چهارم هجری را می‌توان از دو منظر تجزیه و تحلیل کرد؛ از زاویهٔ همگرایی، علویان برای تثبیت قدرت خود نیازمند به نیروی نظامی و رزمی دیلمیان بودند، زیرا دیلمیان و گیلانیان برای خلاصی از تهدیدهای دائمی اعراب و حکومت‌های تحت فرمان عباسیان، تمایل داشتند در نتیجهٔ همکاری با علویان، از فشار مهاجمان بر گیلان و دیلمان بکاهند. از منظر واگرایی نیز، دیلمیان با آنکه کمک هایی زیادی در اختیار علویان نهادند، همراهی کاملی با آنان نداشتند و درنتیجه، بارها به‌علت مغایرت اهداف و برنامه‌های علویان با منافع سیاسی و نظامی دیلمیان، از آنها فاصله گرفتند و این مسئله موجب شکست‌های سیاسی و نظامی علویان در برابر دشمنانشان می‌شد.

اعراب مسلمان، با همهٔ کامیابی‌هایشان در طبرستان، نتوانستند موفقیتی در گیلان و دیلمان به دست آورند. ازاین‌رو، شورش مردم طبرستان غربی در برابر طاهریان و حضور علویان در این پهنه، موقعیتی ویژه در تاریخ تشیع زیدی، ازیک‌سو، و گیلان و دیلمان، ازسوی‌دیگر، برای تشکیل حکومت علویان در شمال ایران فراهم کرد. دعوت از حسن بن زید، نخستین مواجههٔ مردم دیلمان با علویان نبود، زیرا پیش از او، علویان دیگری هم که از دست خلفای عباسی می‌گریختند، به دیلمان پناه می‌جستند و بنابراین، مردم منطقه با آرا و افکار آن‌ها آشنایی داشتند. علاوه بر تفکر ضد خلافت علویان، روحیهٔ ظلم‌ستیزی آن‌ها موجب شد تا مردم دیلمان به ایشان گرایش یابند. در نتیجهٔ همراهی دیلمیان و امرای دیلمی، نظیر جَستانیان، با آن‌ها نخستین حاکمیت مستقل از خلافت در طبرستان و دیلمان شکل گرفت. از دلایل موفقیت‌های علویان در برابر عباسیان این مسئله بوده‌است که علویان از خاندان پیامبر به شمار می‌رفتند و رافضی محسوب نمی‌شدند و پیداست که با نگرش اسلامی و ایدئولوژی اسلامی‌شان، خلفای عباسی نیز نمی‌توانستند قیام آن‌ها را با برچسب الحاد و کفر به‌آسانی سرکوب کنند.

دیلمیان در طول حاکمیت علویان، همواره پشتیبان و حامی آن‌ها بودند و هر بار که علویان در برابر خلفا و حکومت‌های شرق ایران متحمل شکست می‌شدند، سرزمین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

گیلان و دیلمان تنها ملجأ آنان بود. ناصر کبیر، که بین سال‌های ۲۷۸ تا ۳۰۱ در سرزمین هوسَم به سر می‌برد، بـه تبلیـغ مـذهب تشـیع زیـدی پرداخـت. او نخسـتین بـذرهای مذهب تشیع زیدی را در بین مردم گیلان و دیلمان پراکنـد، بـه‌طـوری کـه مورخـان و جغرافی‌دانان از مذهب دیلمیان به‌عنوان تشیع زیدی (ناصری) یاد مـی‌کننـد (اسـتخری، ۸۷). مادلونگ نیز به‌جهت نقشی که ناصر کبیر در گسترش تشیع زیدی و تغییر مـذهب دیلمیان به تشیع داشت، فرقهٔ ناصریه در گیلان را منتسـب بـه پیـروان او دانسـته‌اسـت (مادلونگ، ۱٤۰).

با توجه به گزارش‌های متعدد جغرافی‌نگاران و مورخان دربارهٔ مذهب و بـاور مـردم گیلان و دیلمان در سده‌های سوم و چهارم هجری، مهم‌ترین پرسشـی کـه در پـژوهش حاضر مطرح می‌شود این است که همگرایی و واگرایـی علویـان بـا حاکمـان و مـردم دیلمان و گیلان تحت تأثیر چه عواملی قرار داشت. در پاسخ به پرسش فـوق مـی‌تـوان این فرضیه را مطرح کرد که اشتراک فکری و منافعی علویان با دیلمی‌ها در مخالفت بـا خلافت عباسی و وجود زمینه‌های تشیع در گیلان و دیلمان، موجب همکاری گیلانیـان و دیلمیان با علویان شده‌است. بااین‌حال، منافع خاص علویان و دیلمیان در زمینـه‌هـای مختلف گاه موجب رویارویی آنان هم شده‌است. سعی نگارنده بر این است که با تکیـه بر نظریهٔ همگرایی و واگرایی، چگونگی مناسبات علویان بـا مـردم گیـل و دیلـم را در مقالهٔ حاضر بحث و بررسی کند.

پیشینهٔ مطالعاتی

مواردی که ذکر می‌شود از مهم‌ترین پژوهش‌ها دربارهٔ علویان است؛ صـالح پرگـاری در رسالهٔ دکتری خود، به بررسی کامیابی‌ها و ناکامی‌های سیاسـی علویـان در سـرزمین طبرستان پرداختـه‌اسـت. همچنـین نـدا گلیجـانی‌مقـدم در مقالـه‌ای بـا عنـوان «رابطـهٔ حکومت‌های محلی گیلان، دیلمان و مازندران بـا علویـان طبرسـتان (۲۵۰–۳۱٦ ق)»[1]، صرفاً به بررسی رابطهٔ سیاسی حکومت‌های محلی در برابر حکام عرب و حفظ استقلال این حکومت‌ها پرداخته‌است. محمـد شـورمیج نیـز در مقالـهٔ «علـل ورود علویـان بـه

۱. فصل‌نامهٔ *ایران و اسلام* دانشگاه الزهرا، ش. ۱۱.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

طبرستان تا سال ۲۵۰ ه. ق»[1]، زمینه‌ها و علل مهاجرت علویان به طبرستان را تا پیش از قیام حسن بن زید، بررسی کرده‌است. در مقالهٔ دیگری نیز که توسط محمدعلی کاظم‌بیگی با عنوان «بویهیان و زیاریان؛ روایتی نویافته از *التاجی*» نوشته‌شده‌است[2]، نویسنده با تکیه بر کتاب *التاجی* صابی، به گزارش‌هایی دربارهٔ گیل و دیلم پس از دورهٔ مورد بررسی پرداخته‌است و اطلاعاتی بکر و ارزشمند از دیلم با تکیه بر آن کتاب ارائه داده‌است. مادلونگ نیز در جلد چهارم *تاریخ کمبریج*، فصلی با عنوان «سلسله‌های کوچک محلی شمال ایران»، دربارهٔ علویان و گیلان نگاشته‌است. مقالات متعدد دیگری هم در همایش‌های گوناگون در این باره ارائه شده‌است. بیشتر این پژوهش‌ها در زمینهٔ مناسبات علویان و شمال ایران و با تکیه بر روابط آنان با سرزمین طبرستان بوده‌است و در آن‌ها، علل رشد و گسترش تشیع در گیلان و دیلمان و همچنین نقش دیلمی‌ها و گیل‌ها در فرازوفرودهای علویان، آن‌چنان که بایست، مورد پژوهش قرار نگرفته‌است. مقالهٔ حاضر می‌کوشد با تفصیل بیشتری این موضوع را واکاوی کند.

بحث نظری

برای روشن‌تر شدن تعامل‌ها و تقابل‌های علویان و مردم گیل و دیلم، ابتدا باید معانی و مفاهیم مربوط به دو واژهٔ تعامل[3] و تقابل[4] بحث شود. به‌طور کلی، حکومت‌ها هنگامی میل به تعامل با دیگران نشان می‌دهند که پیش‌بینی کنند با فرصت‌ها و تسهیلات مشترکی روبه‌رو خواهند بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱٦۷). دربارهٔ علل تعامل علویان با دیلمی‌ها، یعنی اشتراک عقاید و منافع در مخالفت با عباسیان نیز، این تعریف سنخیت یا صدق پیدا می‌کند. ازسوی‌دیگر، اشاره شد که منافع خاص علویان و دیلمیان در زمینه‌های گوناگون موجب تقابل دو طرف می‌شده‌است که این مسئله کاملاً با معنای تقابل سازگاری دارد. در این حالت، شاهد تفکیک و جدایی دو طرف از همدیگر و دور شدن آنان از هدف‌های مشترک هستیم (Hafeznia, 373). ارنست هاس معتقد است که

۱. فصل‌نامهٔ *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش. ۸.

۲. فصل‌نامهٔ *تاریخ و تمدن اسلامی*، ش. ۱۱.

3. Interaction

4. Contrast

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

همگرایی فرایندی است که در آن بازیگران سیاسی چند واحد ملی مجزا، ترغیب می‌شوند تا وفاداری، فعالیت‌های سیاسی، و انتظارات خود را به‌سوی مرکز جدید معطوف کنند (Hass, 22). در واگرایی نیز، برخلاف همگرایی، سیاست تشدید بحران و تنش و بزرگنمایی سطح اختلافات دنبال‌می‌شود. پژوهش پیشِ رو بر مبنای تعاریف گفته‌شده سازماندهی و تهیه شده‌است.

جغرافیای گیلان و دیلمان و نقش آن در جذب علویان

جغرافیای تاریخی شمال ایران، به‌ویژه گیلان و دیلمان، سبب شده‌است تا این بخش از ایران شرایط متفاوتی از نظر مذهبی و سیاسی نسبت به دیگر مناطق مرکزی ایران داشته باشد. همزمان با ورود اعراب به ایران و با فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، دودمان‌های محلی بر این منطقه حکومت می‌کردند (کسروی، ۱۱). از نظر دینی، مردم این منطقه به باورهای آریایی و زرتشتی پایبند بودند (همان، ۱۵). امروزه نیز شواهد متعددی دربارهٔ باورهای مردم گیلان و دیلمان پیش از ورود اسلام به این منطقه وجود دارد. در جغرافیای سیاسی و تاریخی این سرزمین معمولاً به بخش جلگه‌ای، گیلان و به مناطق کوهستانی، دیلمان گفته می‌شود. دیلمان از نظر وسعت بسیار پهناور بود و از شرق تا چالوس را شامل می‌شد (*حدود العالم*، ٤٥-٤٦). با توجه به گزارش *حدود العالم*، می‌توان به این نتیجه رسید که پیش از ورود اسلام یا همزمان با آن، مردمان ساکن گیلان و دیلم، به‌دلیل بهره‌مندی از شرایط اقلیمی خاص، از تقسیمات جغرافیایی دقیق و متفاوتی برخوردار بودند، به‌طوری که علاوه بر تقسیم گیلان به دیلم و گیلان، بخش شرقی سفیدرود را بِیه‌پیش[1] و بخش غربی آن را بِیه‌پَس[2] می‌نامیدند. ابن‌حوقل نیز به‌دقت تقسیمات جغرافیایی گیلان و دیلم را مورد توجه قرار داده‌است؛ او محدودهٔ قلمرو دیلم و گیلان را از شرق تا حدود چالوس دانسته‌است (ابن‌حوقل، ۱۱۸). مقدسی، که تقریباً نزدیک به این زمان زندگی می‌کرده و از نزدیک بیشتر سرزمین‌های ایران را سیاحت کرده‌است، به تفکیک گیلان و دیلمان پرداخته‌است؛ او دیلم را حوزهٔ

1. biah-pish
2. biah-pas

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

کوهستانی و گیل‌ها را ساکنان دشت‌ها گفته‌است (مقدسی، ۵۱۷/۲). استخری (متوفای ۳٤٦) نیز تصویری دقیق و ارزشمند از گیلان سدهٔ چهارم ارائه داده‌است؛ وی که مقارن عصر آل‌بویه زندگی می‌کرده، سرزمین گیلان را هامون و دشت در کنار دریای خزر و دیلمان را کوهستانی ذکر کرده‌است که پادشاهانش آنجا مسکن داشتند (استخری، ١٦٨).

تفکیک جغرافیایی سرزمین گیلان تا قرن پنجم در آثار جغرافی‌نگاران و مورخان دیده می‌شود، اما از آن پس، با توجه به زوال قدرت آل‌بویه و دیگر حکومت‌های محلی دیلم، تنها نام گیلان در متون تاریخی و جغرافیایی دیده می‌شود؛ چنان‌که در *معجم البلدان* یاقوت حموی، از سراسر این سرزمین تحت عنوان گیلان یاد شده‌است (یاقوت حموی، ۲۰۱). همچنین در دیگر آثار جغرافیایی پس از عصر مغول، تنها از این سرزمین با نام گیلان سخن گفته شده‌است. با وجود تغییراتی که در نام سرزمین گیلان پس از اسلام در منابع تاریخی و جغرافیایی دیده می‌شود، حدود گیلان و دیلمان تا عصر قاجار تقریباً ثابت بوده‌است. معمولاً حدود غربی آن را دیار طالش، مغان، و آذربایجان، حد شمالی آن دریای خزر، مرز جنوبی آن را ولایت عراق عجم، و حد شرقی را چالوس می‌دانستند (مقدسی، ٥١٦/٢). مؤلف *حدود العالم*، علاوه بر تأکید بر این تقسیم‌بندی، سرزمین‌های مابین سرخانی و نمک‌آبرود (نَمکاوِه‌رود) را «دیلم خاصه» نوشته‌است (*حدود العالم*، ۱۵۱).

طی قرن‌های دوم تا چهارم، سرزمین دیلم بسیار آباد و معمور و خاستگاه بسیاری از حکومت‌های محلی گیلان و دیلم بوده‌است. نویسندهٔ *حدود العالم* معتقد است که حرفهٔ اصلی مردم این ناحیه صرفاً جنگجویی بوده و آنان همواره به تعلیم و تمرین جنگی مشغول بوده‌اند. فشار جنگجویان دیلمی به سرحدات اعراب به‌گونه‌ای بوده که آن‌ها ناگزیر شده‌اند در قزوین و چالوس همواره سپاهی آماده برای جنگ با دیلمیان نگه دارند (ابن‌حوقل، ۱۱۹؛ *حدود العالم*، ۱۵۰). مردم این ناحیه جنگاورانی بی‌نظیر بودند و حاکمانی که در مناطق مرکزی ایران از این جنگاوران استفاده می‌کردند، به شهامت و جنگاوری آن‌ها می‌بالیدند (فندرسکی، ۱۹). این مسئله موجب شده بود تا همواره حکومت‌های مرکزی ایران از عصر باستان تا سده‌های میانه، جنگجویان دیلمی را در سپاه خود به کار گیرند. قدرت و اعتبار سرزمین دیلم تا هنگام حاکمیت آل‌بویه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

ادامه یافت. با سقوط آل‌بویه از اعتبار آن کم شد و سرانجام اقوام گیل شروع به قدرت‌نمایی کردند.

مذاهب گیل و دیلم، مقارن ظهور علویان

تصویر روشنی از اوضاع دینی و باورهای مردم در این دوره در دست نیست، اما با توجه به شواهد و گزارش‌های مورخان، می‌توان کم‌وبیش به نتایجی در این باره دست یافت. استخری در کتابش از وجود کافران در کوه‌های دیلم یاد می‌کند (استخری، ١٦٩). اشارهٔ استخری به «کافران» نشان می‌دهد که پیروان مذاهب، پیش از اسلام از موقعیت جغرافیایی گیلان و دیلمان به‌عنوان مکانی امن برای زنده نگه داشتن آیین خود سود می‌جستند. حضور این ادیان و باورها تا سده‌ها تداوم یافت، به‌طوری که رابینو نوشته‌است آگاهی‌های پراکنده‌ای از وجود ادیان دیگر، نظیر یهودیت و مسیحیت، در سرزمین گیلان و دیلمان وجود دارد (رابینو، ٢٣).

روابط دیلمیان با اعراب مسلمان، به‌ویژه در سرحدات شمالی ایران، دوستانه نبوده‌است، زیرا آن‌ها بارها قزوین و نواحی اطراف آن را، که پایگاه اعراب برای تصرف گیلان و دیلمان بود، غارت کردند و اعراب همیشه نیرویی آماده برای دفاع از آن شهر نگاه می‌داشتند (دینوری، ١٣٢؛ ابن‌اسفندیار، ٢٢٤). البته این رویکرد خصومت‌آمیز دیلمیان با اعراب، به‌جهت تغییر رویه و روش اعراب در ممالک فتح‌شده و غارت مردم بود؛ درنتیجه، دیلمیان برای دور بودن یا در امان ماندن از خطر غارت، رویه‌ای هجومی در برابر اعراب مسلمان پیش گرفتند.

با توجه به شرایط سیاسی جغرافیای خلافت، دیلم مناسب‌ترین کانون ضد خلافت عباسی به‌شمار می‌رفت و این نکته از نگاه علویان غافل نماند. علویان در چند مرحله به دیلمان مهاجرت کردند. در مرحلهٔ اول، دسته‌ای از علویان، متعاقب ولایت‌عهدی امام رضا علیه‌السلام در خراسان، برای پیوستن به او به‌سوی خراسان حرکت کردند (ابن‌طباطبا، ٢١٧)، اما پس از آگاهی از شهادت ایشان، وقتی به ری و قومس رسیدند، برای حفظ جان خود به دیلمستان پناه بردند. برخی در آنجا به شهادت رسیدند و گروهی دیگر در آن سامان به تبلیغ دین و آیین خود پرداختند (روشن، ٢٣؛ ابن‌طقطقا، ٢٢٦؛ آملی، ٨٠؛

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

مهجوری، ۱۳٦). این گروه، نخستین علویانی بودند که به دیلمـان و گـیلان راه یافتنـد. یکی از نخستین علویانی که توانست با دیلمیان ارتباط برقرار کنـد، یحیـی بـن عبـدالله علوی (متوفای ۱۷٦) از اعقاب امام حسین علیه‌السلام بود. یحیی پس از ورود به سرزمین دیلم، از موقعیت طبیعی این سرزمین استفاده کرد و قیام بزرگـی علیـه هـارون‌الرشـید بـه راه انداخت، اما درنهایت، سرکوب شد (اصفهانی، ٤٤٧). کشته شدن او موجب شد تا نفوذ علویان به دیلمان و گیلان به‌کندی صورت پذیرد و حتی تا مدت‌ها متوقف شود (آملی، ۸٤؛ مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، ۲۷). قیام یحیی نشان می‌دهد که مناطق طبرستان و دیلم از نظر جغرافیایی و سیاسی برای یک نهضت شیعی ظرفیت و آمـادگی داشـت. کمتر از هشتاد سال پس از یحیی، این نهضت با موفقیت تجربـه شـد. وقتـی از یحیـی پرسیدند چرا دیلم را برگزیده است، گفت: «ان للدیلم معنـا خرجـة فطمعـتُ ان تکـون معی» (من شنیده بودم که در دیلم خروجی برای ما خواهد بود، دل بستم که من همـان خروج‌کننده باشم. نک: اصفهانی، ٤٥۲). این حرکت دو نکته را نشـان مـی‌دهـد: یکـی، وجود شماری از علویان در طبرستان و دیگر، توجه ویژهٔ دیلمیان به علویان.

از علل اساسی یکپارچگی سادات و مـردم، مخالفتشـان بـا دشـمنی مشـترک، یعنـی عباسیان، بود. این دشمنی سبب می‌شد تا مردم دیلم و طبرستان، علویـان را بـه دشـمن تحویل ندهند. علویان برای جذب نیروی قیـام، بـه مهـاجرت بـه ایـن منـاطق تشـویق می‌شدند. افزون‌براین، آنچه باعث محبوبیت و علاقهٔ بیشتر مردم این مناطق بـه علویـان می‌شد، تقوا و دینداری آن‌ها بود، چنان‌کـه ابـن‌اسـفندیار نوشـته‌اسـت: «آنچـه سـیرت مسلمانی است با سادات است» (ابن‌اسفندیار، ۲۲۸). به‌تدریج هم در عمل معلوم شد که می‌توان از طریق پذیرش یکی از مذاهب اسلامی مبارز دگراندیش نیز به قدرت دسـت یافت و مشروعیت ایدئولوژیک پیدا کرد و این قابلیت، دسـت‌کـم در سـواحل جنـوبی دریای کاسپین، میسر و ممکن شده بود.

از مهم‌ترین دلایل ناکامی یحیی عدم همکاری دیلمیان با او بود، زیـرا تـا زمـان وی، هنوز دیلمی‌ها بر آیین‌ها و باورهای گذشتهٔ خود بودند و درنتیجه، با وی متحد نشـدند. اجتناب دیلمی‌ها از کمک به او موجب شد تا خلافت عباسی به‌سرعت یحیی را مغلوب کند. به نظر می‌رسد دیلمیان یحیی را به چشم رقیب سیاسی و جاه‌طلبی مـی‌نگریسـتند

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

که گمان می‌شد قدرتشان را به مخاطره خواهد افکند.

از علویان مشهور دیگری که توانست در بین دیلمیان و گیلانیان طرفدارانی بیابد، سیدجلال‌الدین اشرف بود. او یکی از برادران معروف امام رضا علیه‌السلام بود که پس از شهادت ایشان، برای تبلیغ آیین اسلام و مذهب تشیع وارد گیلان شد. به‌دنبال ورود و تبلیغات او، گروهی در گیلان و دیلمان به وی پیوستند (روشن، ۲۵). بااین‌حال، به نظر می‌رسد تعدادشان اندک بوده‌است، زیرا وی، پس از نزدیک به بیست سال تبلیغ آیین تشیع در میان مردم، نتوانست حامیان زیادی به‌دست آورد و از آن‌جایی که دشمنان زیادی داشت و مداوم با آنان در جنگ بود، در یکی از نبردها به قتل رسید (همان، ۲۷؛ آملی، ۷۵). ناکامی و کشته‌شدن سیدجلال‌الدین اشرف همانند علوی سلف او، یحیی بود، زیرا سیداشرف نیز علوی شمشیربه‌دستی بود و حمایت از او با سیاست‌های حکومت‌های محلی گیل و دیلم تناقض داشت. در این مرحله، حاکمان دیلم داعیان علوی را به‌عنوان رقیبان سیاسی خود می‌نگریستند و حاضر به میدان دادن به آنان نبودند. از دیگر عواملی که سبب ناکامی سیدجلال‌الدین اشرف و دیگر علویان تا نیمهٔ دوم قرن سوم در گیلان شد، عدم قبول آیین او از سوی اکثریت مردم دیلمان و گیلان، به‌ویژه حاکمان آن‌ها، بود، زیرا در این زمان، بیشتر مردم گیلان و دیلمان پیرو آیین اجدادی خود بودند و ازاین‌رو، از علویان حمایت جدی نمی‌کردند. اما با افزایش ورود علویان به دیلمان و آشنایی با عقاید آن‌ها، نگرش مردم نیز تا حدودی تغییر یافت و همین سبب شد، مردمان این مناطق بعدها نسبت به اسلام نظر مساعدتری داشته باشند.

روند مهاجرت علویان به گیلان و دیلمان در دورهٔ خلافت متوکل عباسی بیشتر شد، زیرا خلیفهٔ عباسی به‌شدت با شیعیان مخالفت می‌ورزید. وی حتی مقبرهٔ امام حسین علیه‌السلام را در سال ۲۲۶ از بین برد (یعقوبی، ۲۴۸/۲). علویان برای فرار از او و مأمورانش به مناطق امن‌تری چون گیلان و دیلمان پناه بردند (ابن‌اسفندیار، ۱۲۳). این موج‌های جدید جمعیتی و مبلغان شیعی تأثیر زیادی بر قیام‌های آیندهٔ علویان در گیلان داشت، زیرا آن‌ها پس از استقرار در گیلان و دیلمان، زمینهٔ لازم را برای قیام حسن بن زید در سال ۲۵۰ آماده کردند. بی‌تردید در این قیام علوی، دیلمیان مهم‌ترین بازوی نظامی علویان در مقابل خلافت عباسی و دیگر دشمنان به‌شمار می‌رفتند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

نقش دیلمیان در کامیابی‌های سیاسی و فکری حسن بن زید

هرچند خلفا با تکیه بر نیروی نظامی و وابستگی خاندان‌ها و امیران محلی قدرت را در جهان اسلام در دست داشتند و اغلب قیام‌های علویان را تا سدهٔ سوم هجری به‌شدت سرکوب کردند، نفوذ و قدرت خلیفهٔ عباسی در شمال ایران، به‌ویژه در گیلان و دیلمان، راه به‌جایی نمی‌برد. بیشتر مخالفان علویِ خلیفهٔ عباسی به این مناطق مهاجرت می‌کردند و اندک‌اندک زمینه را برای قیام علیه خلافت و درنهایت، سرنگونی آن مهیّا می‌ساختند. علویان در طبرستان و دیلمان آمادهٔ شرکت در هر قیامی ضد خلافت عباسی بودند.

پس از ورود حسن بن زید به طبرستان غربی، رهبران شورش، اعم از سران حکومت‌های محلی طبرستان و دیلم، به این نتیجه رسیدند که از علویان برای تکمیل توفیقاتشان دعوت کنند (ابن‌اثیر، ۲۹۷/۱۱). در رمضان سال ۲۵۰، مردم با حسن بن زید به‌هدف متابعت از کتاب خدا و سنت رسول‌الله و اقامهٔ امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند (مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، ۱۳۱). حسن بن زید در مدتی کوتاه و به‌یاری دیلمیان، به نخستین موفقیت‌ها دست یافت (ابن‌فقیه، ۱۵۹ و ۱۵۷).

مادلونگ، با اشاره به دیدگاه غیرعقیدتی پادشاهان گیل و دیلم نسبت به علویان، معتقد است اگرچه دیلمان و پادشاهان آن همواره متحدان معتمدی برای شاهان علوی نبودند، باارزش‌ترین آن‌ها به شمار می‌آمدند. این پادشاهان چندین‌بار در پناه دادن به علویان و کمک به آن‌ها در بازپس‌گرفتن قلمرو ازدست‌رفته‌شان، یاری‌رسان آن‌ها بوده‌اند (مادلونگ، ۲۳). با آنکه در مراحل اولیهٔ همکاری دیلمی‌ها با علویان، مناسباتشان بیشتر بر پایه‌های همگرایی قرار داشت، در برخی موارد دیلمیان حاضر به همکاری با علویان نمی‌شدند. صابی در *التاجی*، به نافرمانی و سرکشی سران دیلم برابر علویان اشاره کرده و آورده‌است که با وجود همکاری‌های گستردهٔ آنان با علویان، آنان بارها از علویان روی برگردانده و حاضر به کمک به آنان نشده‌اند (صابی، ۵۱-۵۲). با وجود اینکه پادشاهان دیلم، نظیر جستانیان، عمدتاً بر اساس منافع خود با علویان همکاری می‌کردند، آشنایی مردم هم با تشیع و مبانی فکری علویان، باعث پیوستن گروه‌های بی‌شماری از آنان به علویان شده بود. درنهایت، روند تغییر مذهب از آیین زرتشتی و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

آیین‌های آریایی دیلمی‌ها به تشیع فراهم شد.

با توجه به گزارش‌های مورخان از پیروزی‌های حسن بن زید، می‌توان به این نتیجه رسید که هستهٔ اصلی سپاهیان او دیلمی بودند. بخشی از این سپاهیان از سوی فرمانروای جَستانی، وهسودان، برای کمک به او فرستاده شده بودند و بخشی دیگر، دیلمیانی بودند که به‌قصد کمک در نبرد با عمّال خلیفه و طاهریان به او پیوستند. تعداد دیلمیان چهارهزار نفر تخمین زده می‌شد. پیوستن این عده به حسن بن زید نشان می‌دهد که این افراد پیش از قیام این داعی علوی با اندیشه‌های زیدی و ماهیت قیام حسن آشنا شده و حاضر بودند برای تحقق تشیع زیدی در دیلمان و طبرستان و شکست خلیفه با او همکاری کنند. این افراد در جنگ‌های «لاویج‌رود» و «ساری» و پیروزی نهایی حسن نقش مؤثر داشتند (ابن‌اسفندیار، ۲۲۹؛ ابن‌اثیر، ۲٤۳). بااین‌حال، با توجه به حوادث آیندهٔ دولت علوی، به نظر می‌رسد نقش عوامل سیاسی و نظامی در مشارکت دیلمیان با علویان هم بی‌تأثیر نبوده‌است.

به‌گزارش ابن‌اسفندیار، حسن بن زید دستور داد در مناطق فتح‌شده، همهٔ مردم بر وفق مذهب زیدیه، در اذان نماز «حیّ علی خیر العمل» بگویند، قنوت نماز صبح را واجب بدانند، و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند. وی همچنین بر اساس اعتقاد معتزله، که مذهب زیدیه هم با آن توافق داشت، در مبارزه با قول سنت که کلام‌الله را غیرمخلوق می‌دانست، سخت‌گیری‌هایی به عمل آورد (ابن‌اسفندیار، ۲۳۰، ۲۳۵). صابی دربارهٔ اسلام دیلمیان معتقد است که مردم دیلم به‌اختیار اسلام و تشیع را پذیرفتند. به‌نظر او، علت این رویکرد و انتخاب دیلمیان و همگرایی‌شان با اسلام ریشه در تمایلات ضد اموی و ضد عباسی مردم دیلم داشته‌است. او معتقد است دیلمی‌ها به‌منظور نفی استیلای نظامی عباسیان به این جریان ضد خلافت پیوستند و مخالفت آنان با عباسیان نشانهٔ نارضایتی‌شان از اسلام نبود (صابی، ٥٦).

فرمانروایان دیلمی هم به دلایل گوناگون اتحاد با علویان را به‌عنوان ابزاری در مخالفت با خلافت برگزیدند. جَستانیان و اسپهبد خورشید در مرحلهٔ اول نبرد حسن بن زید، در راستای مخالفت با اعراب و خلافت عباسی، با او همکاری کردند (ابن‌اسفندیار، ۲۳۷)، هرچند از نظر مذهبی مشخص نیست تا چه اندازه به آیین اسلام و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

مذهب حسن بن زید اعتقاد داشته‌اند. با توجه به اینکه روابط فرمانروایان دیلمی با حسن بن زید عمدتاً بر اساس مصالح و منافع حکومتی آن‌ها شکل می‌گرفت، می‌توان به این نتیجه رسید که دیلمی‌ها تا این زمان (نیمهٔ دوم قرن سوم) هنوز بر آیین گذشته و اجدادی خود پایدار بوده‌اند و تنها برخی از دیلمیان، به‌دلیل تبلیغات علویان در شرق گیلان (از سفیدرود تا چالوس)، به این آیین گرایش یافتند. تلاش‌های حاکمان طاهری برای دور کردن فرمانروایان دیلم از علویان نیز نشان‌دهندهٔ سستی پیمان نظامی دیلمی‌ها با علویان بوده‌است (همان، ٢٣٦). به‌گزارش ابن‌اسفندیار، سلیمان بن عبدالله طاهری با ارسال هدایایی گران‌بها به حاکمان دیلمی، تلاش داشت آن‌ها را از اطراف حسن بن زید پراکنده کند. وی به این منظور، نامه‌ای به‌همراه هفت‌هزار دینار و جامه‌های گران‌بها از راه دریا به سفیدرود فرستاد تا به دست فرمانروای دیلم، که از او با عنوان «خورشید» یاد شده‌است، برسد و حاکم آن را میان دیلمیان تقسیم کند، اما به‌علت وزش باد مخالف، کشتی به‌جای سفیدرود، به رود چالوس رفت و هدایا توسط عاملان حسن بن زید توقیف شد. حسن بن زید هدایای مذکور را بین دیلمیان سپاه خود تقسیم و فرمانروا خورشید را مؤاخذه کرد. وی همچنین برای اثبات وفاداری دیلمیان سپاه خود، آن‌ها را وادار به سوگند وفاداری نمود (ابن‌اسفندیار، ٢٣٧–٢٣٨). این مسئله نشان می‌دهد که پیوند فرمانروای دیلم و سربازان او با علویان تنها بر پایهٔ مسائل سیاسی و اقتصادی بوده و در این زمان، اعتقادی دینی نزد دیلمیان و علویان شکل نگرفته‌است. در ادامهٔ روابط با دیلمیان هم این موضوع باعث شده حسن بن زید، علاوه بر تشویق مالی، از آن‌ها سوگند وفاداری بگیرد (ابن‌اسفندیار، ٢٤٠). هرچند از نظر عقیدتی، دیلمیان اعتقاد راسخی به حسن بن زید نداشتند، هنگامی‌که علویان با بحران سیاسی مواجه می‌شدند، کمک‌های فراوانی در اختیارشان قرار می‌دادند.

سرعت پیشرفت‌های سیاسی و نظامی علویان عزم خلافت را برای سرکوب ایشان برمی‌انگیخت. درنتیجه، خلیفه به کمک سردار معروف خود، موسی بن بغا، داعی را به‌شدت فروکوفت. باوجوداین، سرداران خلیفه نتوانستند وارد دیلمان شوند (بلاذری، ١٦٠–١٦١). حسن بن زید ناچار به پناهگاه خود، دیلمان، رفت، اما این بار دیلمی‌ها کمک نظامی در اختیار او قرار ندادند. ابن‌اسفندیار علت عدم همکاری آن‌ها را ترس

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

دیلمی‌ها از مُفلح یاد می‌کند. مفلح دیلمی‌ها را تهدید کرده بود در صورت همکاری با علویان، به دیلمان لشگرکشی خواهد کرد (ابن‌اسفندیار، ۲٤٥). این مسئله نشان می‌دهد که پیوند دیلمی‌ها با علویان صرفاً تحت تأثیر تأمین منافع و سیاست‌های خاص آنان قرار داشته و گرایش ایشان به علویان بنا به باورهای مذهبی و دینی نبوده‌است.

بااین‌حال، مدتی پس از مرگ معتز، خلیفهٔ عباسی، و در پی آن، خارج شدن مفلح از شمال ایران، سپاهیان دیلمی نقش مهمی در تصرف دوبارهٔ طبرستان توسط حسن بن زید ایفا کردند (ابن‌اسفندیار، ۲۵۰–۲۵۱). این مسئله نشان می‌دهد که دیلمی‌ها تهدید مفلح را جدی نگرفتند. حسن بن زید به‌همراه این سپاه و اهالی طبرستان توفیق مجدد یافت (همان). سال ۲٦۰ اوج قدرت علویان، به‌رهبری حسن بن زید، بود. ابن‌اسفندیار در این باره می‌نویسد: سادات زیادی از گوشه و کنار ممالک اسلامی به سوی او هجوم آوردند تا در سایهٔ امن حکومت علویان با آرامش خاطر زندگی کنند (همان، ۲٦۱). حسن نیز به‌دلیل اینکه آنان را بازوی ایدئولوژیک و نظامی خود می‌دید، حضورشان را به فال نیک گرفت و از آنان پذیرایی کرد.

حسن بن زید در ادامه برای تقویت حکومت خود، سادات علوی را در سراسر خاک دیلمان و گیلان گسیل داشت تا بذر تشیع زیدی را در دیلمان و گیلان بگسترانند و زمینه را برای تغییر مذهب و درنهایت، تحکیم قدرت علویان در گیلان فراهم کنند (آملی، ۷٦). این سیاست تأثیر زیادی بر جریان فکری و عقیدتی علویان داشت و حدود نیم قرن بعد، اکثریت جمعیت گیل و دیلم به این مذهب روی آوردند. گرچه روابط حسن با فرمانروایان دیلمی بر اساس منافع حکومتی‌شان شکل یافته بود، مردم دیلمان پس از مدتی، به‌دلیل نوع حکومت توأم با عدالتش، به او گرایش یافتند و در برخی از جنگ‌ها، که به شکست او منجر شد، به وی کمک فراوان کردند. پس از شکست حسن بن زید از یعقوب و فرار او به دیلمان،اهالی شیرودهزارکمک‌های زیادی در اختیارش گذاشتند و جلودار سپاه یعقوب را شکست دادند و درنهایت، او را از این منطقه بیرون راندند (ابن‌اثیر، ۱۲۵/۱۲؛ مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ۱۳۵–۱۳٦). حمایت بی‌دریغ اهالی شیرودهزار دیلمان نشان‌دهندهٔ گرایش معنوی آن‌ها به حسن بن زید بود، زیرا آن‌ها حاضر نبودند با وجود تسلط یعقوب بر طبرستان، حسن را به وی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

تحویل دهند. همکاری ایشان با علویان در عصر حسن بن زید بسیار پررنگ‌تر از گذشته بوده‌است.

تعامل و تقابل دیلمیان با جانشینان حسن بن زید در گیلان و دیلمان

با توجه به تحولات سیاسی پس از زمان حسن بن زید، می‌توان دوران پس از او را عصر زوال سیاسی علویان قلمداد کرد، زیرا جانشین وی، محمد بن زید، در دورهٔ حکومت خود عموماً درگیر جنگ‌های داخلی و محلی بود. مهم‌ترین پیشامدی که سبب شد او مانند برادرش از دیلمیان استمداد کند، هجوم رافع بن هرثمه در سال ۲۷۷ به قلمرو او بود. وی به‌علت ناتوانی در برابر رافع به دیلم گریخت. دیلمیان، همانند عصر حسن بن زید، به همراهی جَستان، پسرِ وهسودان دیلمی، به او کمک کردند تا قلمرو ازدست‌رفتهٔ خود را بازیابد (ابن‌اسفندیار، ۲۵۳). البته این همگرایی دیلمیان با وی به‌جهت حفظ قلمرو دیلم از نفوذ حاکمان شرقی ایران به سرزمین آنان بود. گزارشی از فعالیت‌ها و تبلیغات مذهبی محمد بن زید در گیلان و دیلمان عصر او ارائه نشده‌است. علت این امر اشتغال داعی علوی به جنگ‌های مداوم با مدعیان قدرت بود. اما با توجه به اینکه ابومحمد حسن بن علی، مشهور به ناصرِ اُطرُوش، در دیلمان به تبلیغ مذهب زیدی مشغول بود (مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ۳۰)، می‌توان به این استنباط رسید که زیدیان در این زمان، باحرارت مشغول گسترش دعوت مذهبی خود در دیلمان بودند. معروف‌ترین چهرهٔ علوی، که توانست علاوه بر نفوذ سیاسی در دیلم، بر سیطرهٔ تشیع زیدی در این سرزمین بیفزاید، ناصر کبیر بود که از سال ۲۸۷ تا ۳۰۱ در گسترش تشیع در دیلم و به‌ویژه هوسَم (رودسر کنونی)، بسیار نقش داشت. وی طی اقامت طولانی خود در هوسم و دیلمان، این پهنه را پایگاه عقیدتی تشیع زیدی ساخته بود و هرچند دغدغه‌های مذهبی مانع توجه او به مسائل سیاسی نبود و هر از گاهی به‌همراه نوکیشان دیلمی، به طبرستان هجوم می‌برد، پس از شکست، دوباره به هوسم بازمی‌گشت (آملی، ۸۹). اهتمام او به تبلیغ تشیع زیدی سبب شد تا پیروان او به ناصریه معروف شوند (مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ۳۶). او سال‌ها در بین دیلمیان زیست و به آموزش مذهبی مردم پرداخت و در کنار آن، مردم گیل و دیلم را به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

قیام علیه سامانیان فرا می‌خواند (ابن‌اسفندیار، ۲٦۰). مهم‌ترین اقدام ناصر در برخورد با دیلمیانِ جنگجو، دعوت مستمر از آن‌ها برای مبارزه با دستگاه خلافت و ستیز با عباسیان بود. این گرایش فکری بعدها هم در نحوهٔ نگرش آل‌بویه به خلافت کاملاً بروز داشت. ناصر پس از اینکه توانست تعداد زیادی از دیلمیان را به خود جلب کند و سربازان شیعی دیلمی وفاداری به دست آورد، آمادهٔ مبارزه با سامانیان شد (همان، ۳۷). ابن‌اسفندیار به نکته‌ای اشاره می‌کند که نشان‌دهندهٔ نقش معنوی و مذهبی ناصر در سرزمین دیلم است؛ بنا به گفتهٔ او، به نظر می‌رسد ناصر با تکیه بر پیروان زیدی خود توانست موفقیت‌های زیادی در طبرستان به‌دست آورد و با تکیه بر همگرایی آنان، در سال ۳۰۱، سامانیان را از آن پهنه اخراج کند (ابن‌اسفندیار، ۲۷۰). ظهیرالدین مرعشی نیز با صحه گذاشتن بر نظر ابن‌اسفندیار در این باره می‌نویسد: «در این زمان اهالی گیلان و دیلمان را به استخلاص طبرستان ترغیب نمودند» (مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ۲٦۷). نبرد اخیر ناصر کبیر برای دستیابی به قدرت با سایر جنگ‌های علویان با دشمنان بسیار متفاوت است؛ پیش از ناصر کبیر، دیلمیان اعتقاد مذهبی چندانی به رهبران علوی نداشتند و همکاری آن‌ها با علویان بیشتر بر اساس ضرورت‌های سیاسی و نظامی بود، درحالی‌که سربازان گیل و دیلم سپاه ناصر بیشتر از کسانی بودند که توسط او به دین اسلام و تشیع زیدی گرویده بودند و ازاین‌رو، همراهی آنان با ناصر در برابر سامانیان جنبهٔ‌عقیدتی و مذهبی داشت. همراهی بخش بزرگی از مردم گیل و دیلم سبب شد تا پادشاهان جستانی هم، که رابطهٔ خود را با علویان قطع کرده بودند، دوباره به علویان گرایش یابند.

ناصر کبیر در زمان حیاتش، حسن بن قاسم را جانشین خود در گیلان و دیلمان کرد و بر دیگر فرزندان خود مقدّم شمرد. بنا به دستور ناصر کبیر، حسن می‌بایست مردم آنجا را تسلی می‌داد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد[1] (همان، ۱٤٦). با توجه به

۱. دربارهٔ اصول فکری ناصر کبیر فراوان اظهارنظر شده‌است. مادلونگ معتقد است اصول فقهی و شعایر دینی حسن بن علی اطروش تا اندازه‌ای با اصول عقاید قاسم بن ابراهیم فرق داشت. این اختلاف بعدها موجب اختلاف تعصب‌آمیز ناصریه و قاسمیه، پیروان دو شخصیت مذکور، شد (مادلونگ، «سلسله‌های محلی»، ۱۸۱/٤–۱۸۲). اطروش بیش از قاسم و هادی (یحیی الهادی، از نوادگان قاسم) تحت تأثیر امام یه بود. این

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

اینکه علویان پیرو مذهب زیدی بودند، انتظار می‌رفت که نسبت به این کیش تعصب بورزند و در دیلمان و گیلان این آیین را تبلیغ کنند، اما ظهیرالدین مرعشی (*تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ١٤٦، ١٥٠) اشاره می‌کند که ابوالحسین احمد، فرزند ناصر کبیر، «امام ی‌مذهب» است. مغایرت مذهبی ناصر کبیر با فرزندش نشان از چالش‌های دینی علویان در سال‌های پایانی حکومتشان در سرزمین دیلم دارد. ابوالحسین در عصر حاکمیت حسن بن قاسم، به‌همراه برادر خود، ابوالقاسم جعفر، در گیلان به سر می‌بُرد و از جنگجویان دیلمی و گیلان برای مبارزه با حسن بن قاسم استفاده می‌کرد. در آثار تاریخ محلی، نظیر *تاریخ طبرستان* ابن‌اسفندیار و *تاریخ رویان* اولیاءالله آملی و *تاریخ طبرستان* ظهیرالدین مرعشی، اشاره‌ای به تعصب مذهبی علویان نشده‌است. حسن بن زید حتی در جشن‌های ملی و کهن ایرانی، نظیر جشن مهرگان، شرکت می‌جست و با برگزاری آن‌ها مخالفت نمی‌کرد (ابن‌اسفندیار، ٢٧٢؛ مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ١٣٤). اگرچه برگزاری جشن‌های باستانی ایرانیان در دورهٔ حکومت علویان ممکن است نشان‌دهندهٔ پیوند آن‌ها با آیین‌های ایرانی در این دوره باشد، از تشکیلات و سازمان مذهبی و تبلیغی علویان و رویکرد ایشان به تشیع امام ی و ترویج آن در این دوره، که شماری از فرزندان ناصر کبیر هم پیرو آن بودند، آگاهی اندکی در دست است.

در دوران فرمانروایی حسن بن قاسم، فرزندان ناصر کبیر به‌علت مخالفت با حسن، به گیلان مهاجرت و به‌همراهی جنگجویان گیل و دیلم بارها به قلمرو او حمله کردند (ابن‌اسفندیار، ٢٧٥). مساعدت این سپاهیان نشان‌دهندهٔ موقعیت سیاسی و مذهبی تشیع زیدی در گیلان و دیلمان و جذب مردم این مناطق به این آیین بود. حکومت علویان به‌علت جنگ‌های مداوم با دیگر مدعیان قدرت، نظیر طاهریان، سامانیان، خلیفهٔ عباسی، و دیگر رقبای محلی تضعیف شده‌بود و افزون‌برآن، نزاع فرزندان ناصر بر سر قدرت

ویژگی سبب پیدایش جماعت ناصریه و در برابر آن، قاسمیه شد (مادلونگ، ١٤٣). مهدوی لاهیجانی نیز با ذکر روایات از کتب مختلف، بر مذهب دوازده‌امام ی ناصر الحق اطروش تأکید دارد و بیان می‌کند که اطروش مردم را به تشیع دعوت می‌کرد و حتی به کارگزاران خود در اطراف و اکناف صریحاً اظهار می‌داشت که جز بر مبنای کتاب خدا، سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اخبار صحیح از امام علی علیه‌السلام رفتار نکنند (مهدوی لاهیجانی، ٣٤٧-٣٤٩).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

هم، وجههٔ مذهبی و سیاسی آن‌ها را زیر سؤال می‌بُرد. در این شرایط، علویان نتوانستند در جنگ با سامانیان، که مورد حمایت دستگاه سنی‌مذهب خلیفه بودند و جنگ با علویان را همچون جهاد می‌نگریستند، مقاومت کنند. سرانجام با کشته شدن حسن بن قاسم در سال ۳۱٦، دورهٔ حکومت علویان بزرگ در شمال ایران به پایان رسید (ابن‌اسفندیار، ۲۸۵؛ مسعودی، ۷٤۲/۲).

نکتهٔ حائز اهمیت اینکه نفوذ علویان و تغییر مذهب مردم گیلان و دیلمان تنها منحصر به سرزمین‌های شرق سفیدرود می‌شد. سرزمین‌های غرب سفیدرود (بیه‌پس)، با بهره‌مندی از شرایط جغرافیایی غرب سفیدرود، از نفوذ علویان و درنتیجه، تشیع زیدی دور ماند و مردم آن به مذهب تسنن گرویدند (مقدسی، ۵۳۹/۲؛ احمدی، ۲). مردمان این نواحی مذهب خود را تا به‌قدرت‌رسیدن صفویه حفظ کردند. البته صابی معتقد است حوزهٔ پیروان تسنن تنها منحصر به سرزمین‌های غربی سفیدرود نمی‌شد و گروه‌هایی از اهل تسنن در مناطق شرقی هم پراکنده بودند (کاظم‌بیگی، ٤۸). باوجوداین، دربارهٔ این گروه‌ها تنها در *تاریخ گیلان* عبدالفتاح فومنی گزارش‌هایی ارائه شده‌است (فومنی، ۱٦۳).

پس از تثبیت موقعیت مذهبی، سیاسی، و اجتماعی تشیع زیدی در گیلان و دیلمان، فِرَق متعددی از آن‌منشعب شد که مهم‌ترین آن‌ها فرقه‌های ناصریه و قاسمیه بودند. این دو فرقه، همزمان با استقرار و قدرتگیری علویان بزرگ در هوسم، ایجاد شدند و از نظر کلامی و فقهی، با یکدیگر عناد داشتند، تا اینکه در عصر ابوعبدالله علوی، از پیشوایان زیدی علوی هوسم که با حمایت فرقهٔ قاسمیه به قدرت رسید، تلاش‌های زیادی برای رفع تعارض‌های دو مکتب ناصریه و قاسمیه به عمل آمد. ابوعبدالله معتقد بود که اصول عقاید هر دو دسته به یک اندازه معتبر است (مادلونگ، ۱۹۱). هدف وی از کاستن از چالش‌ها و تعارض‌های میان زیدیان و برقراری آرامش، گسترش قدر مشترک این مذهب بین دیلمیانی بود که هنوز به آیین اسلام و تشیع گرایش نیافته بودند.

نتیجه

با توجه به روابط دیلمیان با علویان، به نظر می‌رسد مناسبات این دو گروه تنها بر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

پایه‌های همگرایی نبوده‌است، بلکه گاه و بیگاه نشانه‌هایی از واگرایی نیز در روابط سیاسی و نظامی‌شان دیده می‌شود. این مسئله عمدتاً ناشی از روحیهٔ سرکش و متمرد دیلمیان بوده‌است. در دو سدهٔ نخست خلافت اعراب، دیلمیان دشمنان آشتی‌ناپذیر آنان بودند. این دشمنی‌ها موجب شد علویان مخالفی که از حوزهٔ خلافت می‌گریختند، به دیلمان پناه ببرند. همزمان با ظهور حسن بن زید، دیلمیان با مبانی فکری علویان آشنایی داشتند. آنان، در مراحل اولیهٔ قیام علویان، در قالب نیروهای رزمی به نفع آن‌ها می‌جنگیدند. هرچند دیلمیان در مراحل نخستین دعوت علویان، برای تضعیف خلفا وارد نبرد شدند، با گذشت زمان، در پی همراهی طولانی با علویان و آشنایی با مبانی فکری شیعی آنان، جذب تشیع شدند. نکتهٔ مهم در گرویدن مردم گیلان و دیلمان به اسلام، آزادی آنان در تغییر دین و گرایش به تشیع زیدی بود. مخالفت اساسی زیدیه با دستگاه خلافت در تسریع گرایش و گروش به اسلام و همچنین پیوند دیلمیان با علویان بسیار تأثیر داشت. پیوند دیلمیان و گیلانیان با علویان در دوره‌های نخست روابطشان، بر اساس منافع آنان شکل و قوام یافته بود و حکومت‌های محلی گیل و دیلم، علویان را به چشم متحدانی می‌نگریستند که با ایجاد جبههٔ جدیدی در برابر خلافت، از فشار مضاعف سیاسی و نظامی وارد بر آنان، می‌کاستند. این حکومت‌ها به‌مدت نیم‌قرن از این سیاست سود بردند. به‌رغم همهٔ این کمک‌های دیلمیان، اگرچه علویان نتوانستند حاکمیت قدرتمندی در شمال ایران به وجود آورند، در آشنایی مردم گیلان و دیلمان و دعوت آن‌ها به اسلام و ایجاد کانون فکری جدیدی در عصر عباسی، نقش به‌سزا داشتند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

منابع

ـ آملی، اولیاءالله، *تاریخ رویان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۸ش.

ـ ابن‌اثیر، *تاریخ بزرگ ایران و اسلام*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی، ۱۳۵۱ش.

ـ ابن‌حوقل، *صورة الارض*، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦٤ش.

ـ ابن‌خلدون، *مقدمه*، ترجمه و تصحیح محمدپروین گنابادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۵ش.

ـ ابن‌اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، چاپ عباس اقبال، تهران، پدیده، ۱۳٦۲ش.

ـ ابن‌طباطبا، *مهاجران آل ابوطالب*، ترجمهٔ محمدرضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.

ـ ابن‌فقیه، *البلدان*، ترجمهٔ ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٦۹ش.

ـ احمدی، حسین، *تالشان*، تهران، مرکز انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲ش.

ـ استخری، *المسالک و الممالک*، چاپ ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳٦۸ش.

ـ اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، ترجمهٔ سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.

ـ الشیبی، مصطفی کامل، *تشیع و تصوف*، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷٤ش.

ـ بلاذری، *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمهٔ آذرنوش آذرتاش، تهران، سروش، ۱۳۷۰ش.

ـ جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انصاریان، ۱۳۷۵ش.

ـ *حدود العالم*، مؤلف نامعلوم، چاپ منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳٦۲ش.

ـ حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.

ـ خواجویان، محمدکاظم، *تاریخ تشیع*، مشهد، جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷٦ش.

ـ *دایرة المعارف تشیع*، تهران، بنیاد تشیع، ۱۳۷۳ش.

ـ دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل*، ترجمهٔ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس، ۱۳۹۰ش.
ـ دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲ش.
ـ رابینو، ه. ل.، *ولایات دارالمرز ایران، گیلان*، ترجمهٔ جعفر خمامی‌زاده، رشت، طاعتی، ۱۳۷۲ش.
ـ روشن، محمد، *جنگ‌نامهٔ سیدجلال‌الدین اشرف*، تهران، علم، ۱۳٦٦ش.
ـ شهرستانی، *الملل و النحل*، ترجمهٔ افضل‌الدین ترکهٔ اصفهانی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰ش.
ـ صابی، ابراهیم بن هلال، *التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة (اخبار الائمة الزیدیة)*، چاپ ویلفرد مادلونگ، بیروت، دار النشر، ۱۹۸۷.
ـ طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳٦۲ش.
ـ فخری، محمد بن علی طباطبا (ابن‌طقطقا)، *تاریخ فخری*، ترجمهٔ محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳٦۷ش.
ـ فندرسکی، سیدرضا، *تاریخ هوسم*، قم، آبشامه، ۱۳۹۳ش.
ـ فومنی، عبدالفتاح، *تاریخ گیلان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۹ش.
ـ کاظم‌بیگی، محمدعلی، «*بویهیان و زیاریان؛ روایتی نویافته از التاجی*»، فصل‌نامهٔ *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال ششم، ش. ۱۱ (۱۳۸۹ش).
ـ کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، جامی، ۱۳۸۰ش.
ـ گرگانی، فخرالدین اسعد، *دیوان اشعار*، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۷ش.
ـ گیلک، محمدعلی، *شیخ زاهد گیلانی*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
ـ لاهیجی، م. م.، *سادات متقدمة گیلان*، نجف اشرف، ۱۳۹۸.
ـ مادلونگ، و.، *اخبار الائمة الزیدیة فی طبرستان و دیلمان و جیلان*، بیروت، دار النشر، ۱۹۸۷.
ـ همو، «سلسله‌های کوچک محلی شمال ایران»، *تاریخ ایران، پژوهش کمبریج*، زیر نظر ریچارد فرای، جلد چهارم: ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۲ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]

ـ همو، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰ش.
ـ مرعشی، ظهیرالدین، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، چاپ محمدحسن تسبیحی، تهران، مطبوعاتی شرق، ۱۳٦۲ش.
ـ همو، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، چاپ منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۷ش.
ـ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
ـ مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳٦۲ش.
ـ مهجوری، اسماعیل، *تاریخ مازندران*، تهران، توس، ۱۳۸۱ش.
ـ نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*، ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
ـ یعقوبی، ابن‌واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ش.
ـ Hass, Ernest, *Beyond the nation state*, California, Standford university press, 1994.
ـ Hafeznia, Mohammadreza, *Principles and concepts of geopolitics*, Papoli publication, 2006.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1397.1.29.1.3]